

# بلخیان در کلیله و دمنه

نگاهی به داستانی در باب بازجست کار دمنه و تأملی در  
انتساب این باب به ابن مقفع

۱۳۹-۱۲۷

**چکیده:** در این مقاله از منظر فقه اللغه ایرانی، داستان مرزبان، همسر و بازدارش در باب بازجست کار دمنه از کتاب کلیله و دمنه بررسی شده است. سپس با توجه به اطلاعاتی که از دانش زبان‌شناسی ابن مقفع در دست است انتساب ساخته و پرداخته بودن این داستان و نیز باب مذکور به ابن مقفع به تیغ نقد سپرده شده است. با توجه به شواهدی که در متن مقاله ارائه می شوند انتساب این باب به ابن مقفع درست به نظر نمی رسد.

**کلیده واژه‌ها:** کلیله و دمنه، ابن مقفع، برزویه، زبان بلخی، پهلوی، فارسی نو.

از خانم سعیده سلطانی مقدم (قم) برای کمک‌های بی دریغ‌شان در یافتن منابع بسیار سپاسگزارم. همچنین از ایشخوان کریشتو-ناج (اکستر) ممنونم که با فرستادن مقالاتش و همچنین مقالات مرتبط با این موضوع به یاری‌ام شتافت.

## **Balkhian in Kalila wa-Dimna**

### **A Look at a Story in the Chapter of Investigation about Dimna's Affair and a Research about the Attribution of this Chapter to Ibn Muqafa**

Hossein Sheikh

**Abstract:** In this article, from the point of view of Persian phonology, the story of Marzban, his wife and his guard mentioned in the chapter called Investigation about Dimna's Affair in the book Kalila wa-Dimna has been examined. Then, according to the information that is available about Ibn Muqfa's linguistic knowledge, the attribution of this story and the mentioned chapter to Ibn Muqfa has been reviewed. According to the evidence presented in the article, the attribution of this chapter to Ibn Muqafa does not seem correct.

**Keywords:** Kalila wa-Dimna, Ibn Muqfa, Barzawayh, Balkh language, Pahlavi, New Persian.

کتابی که امروزه به نام کلیله و دمنه شناخته شده است، مجموعه داستان‌هایی از زبان حیوانات است که بنا بر روایت مشهور، برزویه نامی در زمان خسرو انوشیروان بر مبنای پنجه تتره و افزودن فصولی چند، برگرفته از داستان‌های هندی و ایرانی از سانسکریت یا زبانی هندی به پهلوی ترجمه و تدوین کرد.<sup>۱</sup> متأسفانه اصل پهلوی کتاب تاکنون یافت نشده است؛ اما دو ترجمه جداگانه از آن در دست است؛ ترجمه سریانی قدیمی از بد نامی که احتمالاً چند دهه پس از نشر کلیله و دمنه پهلوی انجام شده است و دیگری ترجمه ابن مقفع به عربی است. ترجمه نخست تا قرن نوزدهم از نظرها غایب بود؛<sup>۲</sup> اما ترجمه دوم شهرتی عالمگیر یافت و منشأ و اساس کلیله و دمنه‌هایی شد که تا اوایل قرن بیستم از خاورمیانه تا اروپا ترجمه و تحریر شدند.<sup>۳</sup>

این دو ترجمه کاستی‌ها و افزودگی‌هایی نسبت به هم دارند؛ از این رو در محتوا با هم تطابق کامل ندارند.<sup>۴</sup> به همین دلیل نمی‌توان گفت دقیقاً متن اساس آنها یعنی متن پهلوی کلیله و دمنه دربرگیرنده چه فصل‌ها و داستان‌هایی بوده است. البته اینگونه تصرف در متن منبع اصلی از خود برزویه آغاز می‌شود که در کنار منبع اصلی خود پنجه تتره، باب‌ها و داستان‌هایی بر اصل کتاب افزوده است؛ همچنین می‌توان گفت چه بسا پس از برزویه در زمان ساسانیان در متن پهلوی نیز دخل و تصرف روا شده است و چه بسا مطالبی بر آن افزوده شده است (بنگرید به پایین). در این بین به دلیل اهمیت ترجمه عربی، تصرفات ابن مقفع در ترجمه‌اش اهمیت بیشتری دارند. بر محققان مسلم است ابن مقفع در محتوای کتاب دست برده است؛ اما اینکه او تا چه اندازه چنین کرده است؛ یعنی چه از آن کاسته و چه بر آن افزوده است، دقیقاً معلوم نیست. طرفه آنکه پس از او نیز دخل و تصرف فراوان بر ترجمه‌اش روا شده است<sup>۵</sup> که این مشکل را دوچندان کرده است. در برخی نسخ باب‌ها یا داستان‌هایی بر متن افزوده شده است یا از تعداد داستان‌ها کاسته شده یا متن داستان‌ها خلاصه شده یا گسترش یافته است؛ به همین دلیل هیچ‌یک از نسخ متعدد ترجمه ابن مقفع با هم مطابقت تام ندارند. گرچه امروزه به مدد گزارش ابن واضح یعقوبی باب‌هایی که ترجمه ابن مقفع داشته است، معلوم‌اند؛<sup>۶</sup> اما اینکه محتوای این باب‌ها دقیقاً چه بوده است، بر ما معلوم نیست. از سوی دیگر مترجمانی که متن ابن مقفع را اساس کارشان قرار داده‌اند، نیز در ترجمه خود دست به تغییراتی زده‌اند. برای نمونه می‌توان از دو ترجمه کهن فارسی - ترجمه بخاری و ترجمه نصرالله منشی - نام برد که از قضا نسخ خطی آنان از

۱. محتبایی در مقاله‌ای به تفصیل درباره اینکه برزویه کلیله و دمنه را از سانسکریت یا یکی از سایر زبان‌های هندی باستان (پراکرت) ترجمه کرده، بحث کرده است. او بر این باور است که کلیله و دمنه از زبان پیشاچی - زبانی هندی که در شمال غرب آن سرزمین رایج بوده - ترجمه شده است (رک به: به محتبایی، ۱۳۹۲، ص ۱۷۵ به بعد).

۲. درباره متن سریانی قدیم، بنگرید به: مقاله مفصل پاکزاد (۱۳۸۶-۸۷).

۳. درباره ترجمه و تحریرهای مختلف کلیله و دمنه بنگرید به: محجوب ۱۳۴۹، ص ۳۳-۱۶۰.

۴. دولوا، ۱۹۹۰، ص ۱۲-۱۷.

۵. قدیمی‌ترین نسخه موجود و شناخته شده از ترجمه ابن مقفع به سال ۶۱۸ هـ ق نوشته شده است که تقریباً پنج قرن با زمان ترجمه فاصله دارد. در این پنج قرن ای بسا در متن کتاب دست برده شده است. این نسخه، نسخه اساس چاپ عزام است.

۶. ابن واضح یعقوبی، ۱۸۸۳، ج ۱، ص ۹۷-۹۸.

نسخ خطی موجود خود ترجمه ابن مقفع کهن ترند. همین دو ترجمه نیز با هم در محتوا اختلاف‌های چشمگیری دارند.<sup>۷</sup> در نتیجه باید گفت از آغاز شکل‌گیری این کتاب، کلیله و دمنه، ترجمه این کتاب نه ترجمه‌ای وفادارانه، بلکه آزاد بوده است؛ از این رو با وجود همسانی‌های فراوان که ناشی از منشأ مشترک هستند، تفاوت‌ها و دگرسانی‌های ریز و درشت فراوانی در ترجمه‌های مختلف وجود دارد که دلایل مختلفی برای وجودشان مترتب است.

با وجود چنین موانعی، پژوهشگران در کوشش برای شناسایی فصول اصیل پنجه‌تنتره و به تبع آن کلیله و دمنه، چه پهلوی و چه ابن مقفع، از پای ننشستند و در این راه به شیوه‌های مختلف به تحقیق و تفحص پرداختند.<sup>۸</sup> این پژوهش‌ها به‌ویژه با کشف متن سریانی قدیم در قرن نوزدهم سرعت بیشتری به خود گرفت. یکی از موضوعاتی که با کشف این ترجمه عیان شد، تفاوت و مغایرت فصول و داستان‌های این ترجمه با ترجمه ابن مقفع بود. یکی از تفاوت‌ها که درباره انتساب آن بحث شده است، باب بازجست کار دمنه است. این باب نه در اصل هندی پنجه‌تنتره وجود دارد و نه در ترجمه سریانی قدیم. به همین دلیل تاکنون تمایل بر آن بوده است که این فصل ساخته ابن مقفع است تا دمنه به دلیل خیانت و گناهِ بی‌مجازات نماند؛<sup>۹</sup> گرچه این دلیل چندان قانع‌کننده نیست. درباره نداشتن اصل هندی باید گفت همان‌گونه که در بالا گفته شد، برزویه ابواب و داستان‌هایی را که ریشه هندی ندارند، بر متن افزوده است. در مورد نبود این باب در ترجمه سریانی قدیم نیز می‌توان گفت همچنان‌که در بالا ذکر شد، مترجمان کلیله و دمنه مترجمان وفاداری نبوده‌اند؛ بنابراین ممکن است مترجم متن سریانی قدیم این باب را حذف کرده باشد؛ چنان‌که ابن مقفع نیز چند باب که در متن ترجمه سریانی قدیم آمده است، حذف نموده است.<sup>۱۰</sup>

ظاهراً تنها دو نفر در اینکه این باب ساخته ابن مقفع است، تردید کرده‌اند؛ فتح‌الله مجتبیایی که به نظر او اعلام داستان‌های این باب به پهلوی‌اند و دقت در این نام‌ها نشان می‌دهد این باب از پهلوی به عربی ترجمه شده است.<sup>۱۱</sup> دیگر یانی (Jany) شرق‌شناس مجاری است که به باور او شیوه دادرسی در

۷. درباره تطبیق این دو ترجمه بنگرید به: مقدمه خانلری و روشن (بخاری، ۱۳۶۱، ص ۲۲-۲۳). خود نصرالله منشی نیز در ترجمه خود حداقل یک بار دست برده و در کنار اصلاح نثر کتاب محتوای آن را در چند جا تغییر داده است. (بنگرید به مقدمه مینوی بر کلیله و دمنه، ص یا).

۸. دو نمونه برجسته این کوشش‌ها، پژوهش‌های هرتل و اجرتون هستند که در اوایل قرن بیستم منتشر شدند. هرتل در کتابش (هرتل، ۱۹۱۴، ۳۶۴) جدولی در مقایسه باب‌ها و داستان‌های پنجه‌تنتره و کلیله و دمنه مهیا کرده که بسیار مفید است.

۹. نولدکه، ۱۹۱۲، ص ۲-۳؛ بروکلیمان، ۱۹۷۸، ص ۵۰۳؛ دوبلوا، ۱۹۹۰، ص ۱۴؛ کریشتو-ناج، ۲۰۲۰، ص ۱۷۰.

۱۰. مجتبیایی احتمال داده است چون این فصل در ترجمه کهن سریانی نیست؛ شاید به این دلیل باشد که این فصل بعد از ترجمه سریانی قدیم و در زمان ساسانیان به کلیله و دمنه افزوده شده است (مجتبیایی، ۱۳۹۲، ص ۱۹۸، پابریگی ۱).

۱۱. مجتبیایی، ۱۳۹۲، ص ۱۹۸، پابریگی ۱. این مقاله نخست در مجله زبان‌شناسی (۱۳۶۳) منتشر شد؛ سپس مقاله در مجموعه مقالات مجتبیایی (مجتبیایی، ۱۳۹۲) بازنشر شد. منبع رجوع من چاپ اخیر است. البته مجتبیایی سال‌ها بعد در مقدمه‌اش بر گزیده کلیله و دمنه بهرامشاهی موضع خود را تا حدودی تعدیل کرد و احتمال بودن این باب از ابن مقفع را منقفی ندانسته است (مجتبیایی، ۱۳۷۴، ص ۱۰).

این باب به دادرسی در دوره ساسانیان شبیه است نه دوره اسلامی و ابن مقفع این باب به ویژه موضوع دادرسی دمنه را بر مبنای متنی پهلوی بازنویسی کرده است.<sup>۱۲</sup>

در همین راستا، در این مقاله من به داستانی در باب بازجست کار دمنه خواهم پرداخت و خواهم کوشید به این پرسش پاسخ دهم که چه کسی سازنده/راوی یا انتخاب کننده این داستان بوده است. در ادامه این استدلال به سه داستان دیگر باب بازجست کار دمنه نیز اشاره می‌کنم و کوتاه درباره اصلت و منشأ آنها صحبت خواهم کرد؛ همچنین انتساب این باب به ابن مقفع نیز بررسی خواهد شد.

در باب بازجست کار دمنه داستان آخری که آمده است، داستان مرزبان، همسر و بازدار اوست. این داستان در نسخ متعدد ترجمه عربی ابن مقفع و در دو ترجمه و تحریر فارسی آمده است؛ نصرالله منشی و بخاری آن را به شیوه خود به فارسی ترجمه کرده‌اند. با اینکه اصل عربی و ترجمه‌های فارسی در جزئیات و ضبط اسامی از هم متفاوت‌اند، در کلیات داستان هم متن عربی و هم دو ترجمه فارسی همسو هستند؛ از این رو من اینجا نخست کل داستان را از نسخه ۵۹۴ ه.ق متعلق به موزه آنکارا به قلم نصرالله منشی نقل می‌کنم؛ سپس به تفاوت‌ها که مهم هستند، در طی بحث خواهم پرداخت.

#### داستان مرزبان و زن او و بازدار

آورده‌اند کی مرزبانی بود معروف و مذکور بهارویه نام زنی داشت ماه روی گل عارض سیم ذقن در غایت حسن و ملاحظت و نهایت صلاح و عفاف اطرافی فراهم و حرکاتی متناسب ملحی بسیار و لطفی بی شمار

شعر:

رشا لولا ملاحظته خلت الدنيا من الفتن

و غلامی داشت ناحفاظ و مدبر و بازداری کردی او را بدان مستوره نظری افتاد بسیار کوشید تا مگر بدست آید البته بدو التفاتی نکرد؛ چون نومید گشت، خواست کی در حق او قصدی کند و در افتضاح او سعی پیوندد. از صیادی دو طوطی طلبید؛ یکی را ازو بیاموخت کی من دربان را در جامه خواجه دیدم [با کدبانو خفته] و دیگری را بیاموخت کی من باری هیچ نمی‌گویم در مدت هفت ماه این دو کلمه یاد گرفتند و تا روزی مرزبان بحضور جماعتی شراب می‌خورد، غلام درآمد و مرغان را پیش او بنهاد. مرغان بر حکم عادت آن دو کلمه می‌گفتند بزبان بلخی. مرزبان معنی آن ندانست؛ لکن بخوشی آواز و تناسب صوت اهتزاز می‌نمود. مرغان را به زن سپرد تا تیمار بهتر بدارد. یکچندی

۱۲. یانی، ۲۰۱۲، ص ۵۰۵ به بعد. البته او بر این باور است که این مقفع متنی پهلوی را بازنویسی کرده و به این شکل درآورده است. چنین نظری را فیشباین و مونتگمری نیز در مقدمه‌شان بر تصحیح و ترجمه کلیله و دمنه عربی ابراز کرده‌اند (فیشباین و مونتگمری، ۲۰۲۱، ص ۲۲-۲۳ مقدمه).

بگذشت طایفه از اهل بلخ مهمان مرزبان آمدند؛ چون از خوان برخاستند و در مجلس شراب بنشست و مرزبان قفس مرغان بخواست و ایشان بر قرار معهود آن دو کلمه سرائیدن گرفتند؛ مهمانان سر در پیش افکندند و ساعتی در یکدیگر نگریستند. آخر مرزبان را سؤال کردند کی وقوف می افتد بر آنچه مرغان می گویند. گفت وقوفی نیست اما آوازی دلگشای است. یکی از ایشان کی منزلت تقدم داشت و محرم سخن گفتن بود، معنی آن با او بگفت و دست از شراب خوردن برداشتند و معذرتی کردند کی در شهر ما رسم نیست در سرای زن پریشان کار شراب خوردن. در اثنای این مفاوضه غلام نیز آواز داد کی من نیز گواهی می دهم و بارها دیده ام. مرزبان از جای بشد و مثال داد تا زن را بکشند. زن کس فرستاد و گفت مشتاق به کشتنم کی در دست توام عجلت از دیو نیکو آید و اصحاب خرد و تجربت در کارها خاصه کی خونی ریخته خواهد شد تأمل و تثبیت واجب بینند و حکم باری را جلت اسماء و عمت نعمت امام سازند «یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق نبأ فتابینوا» و تدارک کار کی از فرایض است و چون صورت حال معلوم گشت، اگر مستوجب کشتن باشم، در یک لحظه دل فارغ گردد و این قدر دریغ مدار و از مردمان بلخ بپرس کی جز این دو کلمه از لغت بلخ چیزی دیگر دانند؛ اگر ندانند متیقن باش کی مرغان را این نحفاظ تلقین کرده است کی چون طمع او از من وفا نشد و دیانت من میان من و اغراض او حایل گشت و این رنگ برآمیخت و اگر چیزی دیگر بدانند، بدان که من گناهکارم و خون من ترا مباح است. مرزبان شرط احتیاط بجای آورد. مقرر شد کی زن از آن میراست کشتن او فرو گذاشت و بفرمود تا بازدار را بیاوردند. تازه درآمد که مگر خدمتی کرده است و بازی بر دست گرفته زن از او پرسید کی تو مرا دیدی؟ کی من این کار می کردم؟ گفت آری دیدم بازی که در دست داشت بر روی او جست و چشم هاش برکند. زن گفت سزای دیده کی نادیده را دیده گوید اینست و از عدل و رحمت آفریدگار همین سزد که دیدی.

فلرب حافر حفره وقع فیها

بدمکن که بدافتسی وچه مکن کی خود افتسی<sup>۱۳</sup>

پیش از پرداختن به محتوای داستان، پرداختن به برخی جزئیات این داستان ضروری است؛ جزئیاتی که نقش مهمی در تعیین زمان ایجاد این داستان دارند. در نسخ موجود از ترجمه عربی ابن مقفع اسامی اشخاص و اماکن مخدوش و اغلب محذوف است؛ برای نمونه در تصحیح اخیر از کلیله و دمنه به اهتمام مایکل فیشباین داستان اینگونه آغاز می شود:

قال دمنه زعموا انه كان بمدينه كذا رجل مذکور...<sup>۱۴</sup>

۱۳. منشی، ۱۳۹۹، ص ۸۳ الف تا ۸۴ الف. برخی تصحیح ها در متن را بنا به نسخ کهن دیگر کلیله و دمنه بهرامشاهی از پاریس و برلین اعمال کرده ایم. این روایت با نشر مجتبی مینوی (ص ۱۵۳-۱۵۴) از کتاب تفاوت های لفظی دارد، اما در محتوا یکی است. ۱۴. فیشباین، ۲۰۲۱، ص ۹۴. در چاپ شیخو (ص ۱۴۷)، در چاپ عزام (ص ۱۵۲). نام شهر فاروات است که مفهوم نیست. اما در ترجمه سریانی بر مبنای ترجمه ابن مقفع نام شهر مازرب ضبط شده است که احتمالا تحریف کلمه مرزبان است (به نقل از عزام

در ترجمه منشی نیز نام شهر ذکر نشده است؛ اما منشی نام همسر مرزبان را بهارویه نوشته است. در ترجمه بخاری نام شهر مرو ضبط شده است؛ ولی نام همسر مرزبان ذکر نشده است.<sup>۱۵</sup> با توجه به اینکه ترجمه‌های فارسی از کلیله و دمنه ابن مقفع چه خودشان چه نسخ‌شان از خود نسخ اصل ترجمه عربی قدیمی‌ترند؛ از این رو می‌توان گفت ای بسا نام شهر و همسر مرزبان در نسخه‌های آنها ذکر شده بوده است. گرچه در این زمینه نیز باید احتیاط کرد که چه بسا می‌تواند افزوده مترجمان باشد؛ با این حال به ویژه نام بردن از نام شهرها و افراد، خلاف منطق روایی کلیله و دمنه به نظر نمی‌رسد؛ چراکه هم اصل در داستان‌های هندی و هم ترجمه سریانی کلیله و دمنه توجه خاصی به موضوعاتی چون نام بردن از شهر یا منطقه یا اسامی اشخاص وجود دارد؛ از این رو این اسامی احتمالاً در اصل ترجمه عربی وجود داشته است و مترجمان و نساخان برخی از آنها را غیرضروری دانسته و حذف کرده‌اند. با توجه به این موضوع می‌توان حدس زد اصل داستان چنین آغاز می‌شده است:

مرزبان شهر مرو زنی داشته است بهارویه نام ...

همان‌گونه که در داستان دیده می‌شود مرزبان و میهمانان بلخی‌اش به زبانی صحبت می‌کنند که برای دو طرف مفهوم است. با توجه به نام بردن از مرزبان در این داستان، زمان داستان به دوره ساسانیان برمی‌گردد؛ از این رو زبانی که این دو طرف با هم صحبت می‌کردند، باید زبانی ایرانی و زبانی باشد که هر دو طرف می‌فهمیدند. به احتمال بسیار این زبان، زبان دری - چنان‌که در کتب اسلامی آمده است - بوده است؛ زبانی بر اساس پهلوی که در دربار ساسانی به آن صحبت می‌شده است و مأموران دولتی که با دربار در ارتباط بودند، در اقصانقاط قلمرو ساسانی با آن آشنا بودند و با آن صحبت می‌کردند و بالطبع بزرگان و افراد محلی که با مأموران سروکار داشتند، با این زبان آشنا بوده و صحبت می‌کردند (بنگرید به پایین). در نتیجه می‌توان گفت مرزبان و بلخیان به زبان دری با هم صحبت می‌کردند؛ اما چنان‌که در داستان می‌بینیم مرزبان جملاتی را که بازدار به بلخی به طوطیان آموخته بود، نمی‌فهمیده است؛ چون بلخی نمی‌دانسته است. پرسش اینجاست که زبان بلخی چگونه زبانی بوده است؟

زبان بلخی یکی از زبان‌های ایرانی میانه شرقی است که در افغانستان امروزی به ویژه شمال آن از دوره باستان تا نخستین قرون اسلامی به عنوان زبان محاوره و سپس زبان نوشتار رایج بود. کانیسکا پادشاه بزرگ کوشانی (نیمه اول قرن دوم میلادی) در کتیبه رباطک مدعی است به دستور او این زبان نخستین بار - یعنی در اوایل سده دوم میلادی - به عنوان زبان نوشتاری درآمد.<sup>۱۶</sup> تا اواخر قرن بیستم میلادی تنها یک کتیبه کامل، چند کتیبه ناقص و تعدادی سکه نوشته از این زبان در دست بود؛ اما در دهه نود قرن بیستم متون بسیاری به زبان بلخی از قرن دوم تا هشتم میلادی کشف شد. این متون

در این مقفع، ۱۴۰۱/۱۹۸۱، ص ۳۵۵ یادداشت ۱۶).

۱۵. بخاری، ۱۳۶۱، ص ۱۴۹.

۱۶. سیمز-ویلیامز، ۲۰۰۴ (۲۰۰۸)، ص ۵۶.

که شامل اسناد حقوقی، نامه‌ها، رسیده‌ها و ... هستند، به همت نیکلاس سیمز- ویلیامز خوانده شدند و همراه با تفاسیر مفصل زبان‌شناسی منتشر شده‌اند.<sup>۱۷</sup> این متون منتشر شده در افزایش دانش ما درباره این زبان انقلابی ایجاد کردند؛ به‌ویژه به دلیل تاریخ‌دار بودن اغلب متون می‌توان تغییر و تحول را در این زبان تعقیب کرد. این زبان در نخستین قرون اسلام جایگاه خود را به عنوان زبان اداری و مراوده نخست به عربی و سپس به فارسی نو داد؛ اما از شواهد و گزارش‌های موجود، پیداست که همچنان در شمال افغانستان به آن نوشته و صحبت می‌شده است.<sup>۱۸</sup>

همچنین مطالعه متون بلخی تفاوت آشکار آن را با زبان‌های ایرانی میانه (از جمله پهلوی / دری) را نشان می‌دهد. با وجود اینکه بلخی زبانی ایرانی است و وجوه مشترکی با زبان پهلوی / دری دارد، برای فرد غیربلخی زبان مفهوم نیست؛ چنان‌که در داستان منعکس شده است. با توجه به این موضوع، کسی که این داستان را ساخته یا روایت / انتخاب کرده است، به خوبی به تفاوت زبان بلخی با زبان پهلوی / دری آگاه بوده است؛ از این رو او یا اهل خراسان و به‌ویژه منطقه نزدیک به بلخ بوده است یا از جغرافیای زبانی آن منطقه خبر داشته است.

اینکه این داستان ساخته ابن مقفع باشد، بعید به نظر می‌رسد؛ چراکه در گزارشی که ابن ندیم از او درباره جغرافیای زبانی ایران نقل کرده است، ابن مقفع زبان مردم بلخ را نزدیک به زبان دربار یا دری می‌داند.<sup>۱۹</sup> در این گزارش او از سه زبان ایرانی- پهلوی، فارسی و دری- در کنار دو زبان غیرایرانی- سریانی و خوزی- به زبان‌های رایج در ایران نام می‌برد. این گزارش در واقع درباره جغرافیای زبانی غرب و مرکز ایران است و هیچ‌ذکری در آن از زبان‌های مردم خراسان، سیستان و شمال ایران (تبرستان و گیلان) نیست؛ از این رو می‌توان گفت منظور ابن مقفع ارائه گزارشی از زبان‌های رایج در غرب و مرکز قلمرو ساسانی است نه کل ایران‌شهر تا چه رسد به کل قلمرو ساسانی.<sup>۲۰</sup> بنا بر این گزارش می‌توان گفت ابن مقفع آگاهی چندانی از جغرافیای زبانی شرق و شمال ایران نداشته است؛ با این وجود گزارش او درباره تشابه زبان دری و زبان مردم بلخ موضوع بحث و بررسی‌های فراوانی شده است که پیش‌تر به برخی از آنها اشاره شد (یادداشت شماره ۲۰)؛ ولی با توجه به تفاوت بلخی با پهلوی / دری در خوش‌بینانه‌ترین حالت نظر او را می‌توان تشابه لهجه دری در بلخ با لهجه دری در مدائن دانست.<sup>۲۱</sup>

۱۷. تفصیل داستان کشف این اسناد و خواندن‌شان در مقاله‌ای به قلم سیمز- ویلیامز و با ترجمه محمود جعفری دهقی آمده است (مجله زبان‌شناسی، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، شماره ۳۰، ص ۸۳- ۱۰۷) اخیراً سیمز- ویلیامز به من خبر داد که هنوز هم متونی کشف شده؛ اما خوانده نشده وجود دارد که در آینده آنها را منتشر خواهد کرد.

۱۸. برای متون بلخی متأخر بنگرید به سیمز- ویلیامز و دیگران، ۲۰۱۸، ص ۸۵- ۹۷.

۱۹. ابن‌الندیم، ۲۰۰۹/۱۴۳، ج ۱، ص ۳۱- ۳۲؛ نیز خوارزمی، ۱۸۹۵، ص ۱۱۶- ۱۱۷ که بدون نام‌بردن از ابن مقفع گزارش مشابهی را روایت می‌کند. برای متن ابن مقفع در الفهرست بنگرید به پیوست شماره ۱.

۲۰. درباره این متن و تفسیرها درباره آن بنگرید به: لاژار، ۱۳۷۰ و لاژار، ۱۳۸۴، ص ۶۹ به بعد؛ صادقی، ۱۳۵۸، ص ۲۱ به بعد؛ چرتی، ۲۰۱۹ (گرچه من بر این باورم که ابن مقفع اطلاع درستی از زبان‌ها در خراسان نداشته است؛ از این رو چنین چیزی نوشته است).

۲۱. سال‌ها بعد مقدسی در گزارش‌اش از لهجه‌ها و زبان‌ها درباره زبان مردم بلخ آن را فصیح‌ترین زبان خراسانیان دانسته است و

اگر به گزارش طبری درباره ترانه خوانی مردم بلخ و خراسان به دری<sup>۲۲</sup> در سال ۱۱۹ هـ.ق و شواهدی از این دست در رواج دری در خراسان بزرگ توجه کنیم، باید گفت دری به عنوان زبان میانجی استفاده می شده است.<sup>۲۳</sup> چنان که هفتاد سال بعد بازرگان یهودی خراسانی نامه هایش را به فارسی از بامیان به ختن ارسال می کرد؛<sup>۲۴</sup> اما در همان زمان نیز زبان بلخی همچنان به کار برده می شد و تحولاتی که در زبان نوشتاری متون بلخی در همان دوره رخ داده است، حکایت از وجود زبانی زنده و پویاست که نه تنها نوشته می شده است، بلکه به آن صحبت نیز می شده است.<sup>۲۵</sup> بنابراین می توان گفت بلخی زبانی محلی و دری زبان میانجی در کل خراسان بوده است و در کنار هم وسیله تماس و ارتباط در خراسان آن روز بوده اند؛ گرچه شعاع جغرافیایی استفاده از این دو زبان باهم فرق داشت.<sup>۲۶</sup>

همان گونه که بالاتر اشاره شد، داستان در جغرافیای خراسان بزرگ اتفاق افتاده است و به احتمال بسیار در همان منطقه ساخته و روایت شده است. نکته ای که می تواند مرتبط با این موضوع باشد و در تعیین هویت خالق یا انتخاب / روایت کننده مؤثر باشد، گزارش اصطخری درباره زادگاه برزویه است. او در کتابش مسالک و ممالک مرو را زادگاه برزویه طیب معرفی کرده است.<sup>۲۷</sup> افزون بر اصطخری، حمدالله مستوفی نیز - چه بسا به پیروی از وی - در ذکر مشاهیر مرو از برزویه، بزرگمهر و بارید نام می برد.<sup>۲۸</sup> چنین گزارشی اگر صحیح باشد، انتساب این داستان به برزویه را - چه ساخت چه روایت - موجه تر می نماید تا ابن مقفع.

از طرف دیگر همان گونه که گفته شد، زمان وقوع داستان با توجه به اسامی جغرافیایی و مشاغل در

---

نزدیک به زبان مردم تخارستان و بامیان (مقدسی، ۱۹۰۶، ۳۳۵ بنگرید به پیوست دوم). با توجه به زمان مقدسی (اوایل قرن چهارم هجری) باید منظور او را زبان فارسی دانست؛ ولی لهجه ای که مردم آن نواحی صحبت می کردند، بی شک متأثر از زبان بلخی بوده است که در زمان وی جایش را به فارسی داده بوده؛ ولی در لحن و تلفظ کلمات و خود کلمات نشانه هایی از آن را می توان در متون فارسی از آن منطقه دید.

۲۲. اینکه دری جد زبان فارسی است، با توجه به شواهد از متون قابل اثبات است. این زبان برپایه زبان پهلوی بنا شده و بعدها فارسی پهلوی نیز نامیده شد. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: مقاله لاژار در دانشنامه ایرانیکا (لاژار، ۱۹۹۴، ص ۳۴-۳۵).

۲۳. به نقل از صادقی، ۱۳۵۸، ص ۷۰ به بعد؛ برای شواهدی از این دست بنگرید به: همان، ص ۵۴ به بعد.

۲۴. برای این نامه بنگرید به: مقاله ژانگ و شی، ۲۰۰۸ (به چینی) و مقاله بوشیدا، ۲۰۱۹ و ترجمه فارسی آن از آصفی و شفیع، ۱۳۹۹.

۲۵. متأسفانه هنوز پژوهشی درباره تحول تاریخی زبان بلخی وجود ندارد؛ ولی اگر کسی قادر به خواندن این متون باشد، تحول در این زبان را چه دستوری چه واژگانی خواهد دید. برای متون بلخی بنگرید به: سیمز - ویلیامز ۲۰۰۷ و ۲۰۱۲.

۲۶. اصولاً خراسان بزرگ در اواخر دوره باستان و اوایل دوره اسلامی منطقه ای چندزبانه بود؛ چراکه در آن زبان های متعددی از سنسکریت گرفته تا عربی رایج بوده اند و چه بسا افرادی چندزبانه بوده اند.

۲۷. اصطخری، ۱۹۲۷، ص ۲۶۲. اما خالقی مطلق در مدخل برزویه برای دانشنامه ایرانیکا. و به تبع او سجادی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی. بر مبنای اشتباه دخویه مصحح متن عربی مسالک و ممالک در خواندن متن عربی ابرشهر (نیشابور) را زادگاه برزویه معرفی کرده است که درست نیست؛ چراکه در اصطخری در آن بخش از کتاب که در وصف مرو است، به معرفی مشهوران و معروفان مرو پرداخته است، از برزویه و بارید به عنوان نمونه نام می برد نه بخش ابرشهر. همچنین دو ترجمه کهن فارسی نیز در ترجمه این بخش اسمی از ابرشهر نمی برند؛ حتی یکی از آنها به درستی اسم ایرانشهر را در متن آورده است (ناشناس (مترجم)، ۱۳۴۰، ص ۲۰۸). بنابراین نام بردن از ابرشهر در متن عربی اصطخری و به عنوان زادگاه برزویه را باید مردود دانست.

۲۸. مستوفی، ۱۹۱۹، ص ۱۵۷.

این داستان به دوره ساسانیان برمی‌گردد. در هر سه چاپ معتبر کللیله و دمنه عربی و دو ترجمه کهن فارسی (منشی و بخاری) نام شهر میهمانان مرزبان، بلخ است که جزئی از قلمرو ساسانیان بوده است.<sup>۲۹</sup> در ترجمه بخاری نام شهری که مرزبان در آن می‌زیست، مرو ذکر شده است؛ اینکه در زمان ساسانیان مرو دارای مرزبان بود را لاقلاً از شاهنامه می‌دانیم و سایر گزارش‌ها و شواهد تاریخی نیز مؤید وجود مرزبان در مرو آن زمان است.<sup>۳۰</sup> بنا بر اطلاعات موجود در داستان، می‌توان گفت داستان باید قبل از سقوط ساسانیان و دست‌کم در قرن ششم میلادی یا حتی پیش‌تر به وجود آمده باشد که آن نیز کفه ترازو را به نفع برزویه سنگین‌تر می‌کند.

سایر حکایات در این باب نیز انتساب این باب به برزویه را محتمل‌تر می‌کند تا ابن مقفع. دو حکایتی که در آنها از دو منطقه هندی (کشمیر و سند<sup>۳۱</sup>) نام برده می‌شود، گرچه منشأ هندی ندارند،<sup>۳۲</sup> به اقتباس از قصه‌های هندی ساخته شده‌اند. با توجه به آشنایی برزویه با ادبیات هندی اینکه این دو قصه را او ساخته باشد، محتمل‌تر است تا ابن مقفع. داستان مرد و دوزنش که به بردگی گرفته شده‌اند،<sup>۳۳</sup> در منطقه‌ای مرزی چون خراسان می‌تواند اتفاق افتاده باشد و داستان مرزبان و همسر و بازدارش می‌تواند متعلق به منطقه خراسان باشد تا منطقه‌ای چون فارس که مسقط‌الرأس ابن مقفع است.

گرچه این واقعیت را نیز نباید نادیده گرفت که ترجمه باب بازجست کار دمنه از ابن مقفع است؛ اما با توجه به دلایلی که گفته شد انتساب کل این باب به برزویه بیشتر منطقی می‌نماید تا ابن مقفع؛ از این رو می‌توان گفت باب بازجست کار دمنه را ابن مقفع تنها ترجمه کرده است، نه اینکه داستان‌ها را انتخاب کرده و این باب را به وجود آورده باشد. حتی اگر بسیار محتاط باشیم، همچنان به دلایلی که پیش‌تر ذکر شد، من بر این باورم اساس این فصل کار ابن برزویه است؛ گرچه می‌توان گفت ابن مقفع باب بازجست کار دمنه از برزویه را بازنویسی کرده است که از شیوه کار در ترجمه او بعید نیست.<sup>۳۴</sup>

### پیوست اول: روایت ابن الندیم از گزارش عبدالله بن مقفع از زبان‌های ایرانی در غرب و مرکز ایران<sup>۳۵</sup>

وقال عبدالله بن المقفّع لغاتُ الفارسیّة: الفهلویّة و الدّریّة و الفارسیّة و الخوزیّة و السریانیّة. فأما

۲۹. فیثباین، ۲۰۲۱، ص ۹۵؛ عزام، ۱۹۸۱/۱۴۰۱، ص ۱۵۳؛ شیخو، ۱۹۲۳، ص ۱۴۸.

۳۰. بنگرید به: ژینیو، ۱۹۸۴ و گیزلن و زارعی، ۲۰۱۸ و خورشیدیان، ۲۰۲۳، آنالین.

۳۱. جز ترجمه منشی که به جای سند از عراق اسم می‌برد (منشی، ۱۳۴۳، ص ۱۴۶).

۳۲. هرتل، ۱۹۱۴، ص ۳۶۷ اشاره کرده است هر چهار داستان منشأ هندی ندارند.

۳۳. در ترجمه بخاری (ص ۱۴۳-۱۴۴) این داستان ناقص آمده است که احتمالاً از نقص نسخه است تا مترجم.

۳۴. درباره شیوه ابن مقفع در ترجمه بنگرید به: فیثباین و مونگمیری، ۲۰۲۱، ص ۲۱ (مقدمه) و همن-آنتیلا، ۲۰۱۸، ص ۵۱ تا ۵۸ و به‌ویژه ص ۱۳۰.

۳۵. چنان‌که در بالا گفته شد، مطالب مشابهی که در مفاتیح العلوم خوارزمی آمده، که برداشتی است آزاد از گزارش ابن مقفع؛ اما متنی که در الفهرست آمده است، احتمالاً نقل قولی است وفادارانه از آن.

الفهلویّة فمنسوبة الى فهلکة اسم يقع على خمسة بلدان و هي أصبهان و الری و همدان و ماه نهاوند و آذربيجان. و اما الدّريه فُلغة مُدُن المدائن و بها كان يَتكلم مَن بباب الملك و هي منسوبة الى حاضرة الباب و الغالب عليها من لغة أهل خراسان و المشرق لغة أهل بلخ و اما الفارسيّة فيَتكلم بها الموابذة و العلماء و أشباههم و هي لغة أهل فارس. و اما خوزيّة فبها كان يَتكلم الملوك و الأشراف في الخلوّة و مواضع اللعب و اللذة مع الحاشية و اما السريانيّة فكان يَتكلم بها أهل السواد و المكاتبة في نوع من اللغة بالسّرياني فارسي: عبدالله بن مقفع چنین می گوید: زبان های ایرانی عبارت اند از پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سريانی. زبان پهلوی منسوب است به پهله که شامل پنج منطقه است که عبارت اند از: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان. زبان دری زبان شهرهای مداین است و درباریان به آن صحبت می کنند و منسوب است به دربار و در آن زبان اهل خراسان و مشرق، یعنی زبان مردم بلخ غالب است. فارسی زبانی است که موبدان و دانشمندان و امثال آنها به آن صحبت می کنند و زبان اهل فارس است. خوزی زبانی است که شاهان و اشراف در خلوت و هنگام لهو و لعب با اطرافیان صحبت می کنند. سريانی زبانی است که مردم اهل سواد به آن صحبت می کنند و زبان نوشتارگونه ای است آمیخته از سريانی و فارسی.<sup>۳۶</sup>

**پیوست دوم: زبان مردم بلخ در اوایل قرن چهارم هجری به روایت مقدسی<sup>۳۷</sup>**  
ولسان بلخ أحسن الألسن إلا أن لهم فيه كلمات تستقبح... ثم تكلم البلخي فقال هذا لسان يصلح للرسالة... ولسان جوزجان بين المروزي و البلخي ولسان الباميان و طخارستان قريب من البلخي إلا أن فيهما انغلاقاً؛ و لهجه بلخ زيباترين لهجه هاست؛ ولى در آن برخی واژگان اند که زشت شمرده می شوند... سپس فرد بلخي سخن گفت؛ پس [امیر] گفت اين لهجه برای نامه نوشتن شايسته است... و لهجه جوزجان بين لهجه مروزي و لهجه بلخي است و لهجه های باميان و تخارستان به بلخي نزدیک ترند، جز آنکه [فهم شان] دشوارتر است.

۳۶. منظور ابن مقفع از سريانی، آرامی و از فارسی، پهلوی ست. بنابراین در این متن اشاره او به زبان نوشتاری ساسانیان یعنی پهلوی است که در آن برخی واژگان به آرامی اما به خط پهلوی نوشته می شدند که به آنها هزوارش گفته می شود. از قضا در ادامه این گزارش، ابن الندیم به نقل از ابن مقفع درباره خطوط ایرانی درباره پدیده هزوارش نیز صحبت می کند (ر.ک به: ابن الندیم، ۱۴۳۰/۲۰۰۹، ص ۳۳-۳۴).

۳۷. مقدسی واژه لسان را هم به معنای لهجه به کار می برد هم زبان. این نکته را می توان در مثال هایی که از لهجه ها یا زبان ها می آورد دید. برای نمونه وقتی درباره لهجه مردم نیشابور و سمرقند صحبت می کند، مثال ها فارسی اند؛ اما آنچه در معرفی زبان مردم خوارزم یا روستاهای اطراف بخارا به میان می آورد، منظورش زبان است نه لهجه.

### کتاب نامه

۱. آصفی، نیما و ابراهیم شفیعی، «نامه فارسی یهودی دندان اوایل ق ۲»، زبان فارسی و گویشهای ایرانی، سال پنجم، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، شماره پیاپی ۱۰، صص ۱۶۹-۱۹۶.
  ۲. ابن الندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق؛ الفهرست؛ قابله علی اصوله و علق علیه و قدم له؛ ایمن فؤاد سید؛ لندن؛ مؤسسه الفرقان للتراث الاسلامی، ۲۰۰۹ م.
  ۳. ابن مقفع، عبدالله؛ کلیله و دمنه؛ تحقیق لوئیس شیخو؛ بیروت؛ مطبعة الآباء الیسوعیین، ۱۹۲۲ م.
  ۴. ———؛ کلیله و دمنه؛ تحقیق مایکل فشن؛ نیویورک و ابوظبی؛ مکتبه العربیه (جامعه النیویورک ابوظبی)، ۲۰۲۱ م.
  ۵. ———؛ کلیله و دمنه؛ حقق و قدم له عبدالوهاب عزام؛ چ دوم، بیروت؛ دار الشروق، ۱۹۸۱ م.
  ۶. ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ تاریخ؛ به اهتمام مارتین تئودور هوتسما؛ لایدن؛ بریل، ۱۸۸۲ م.
  ۷. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد؛ المسالك والممالك؛ به كوشش میخائیل یان دخویه؛ چ دوم، [بی جا]: [بی نا]، ۱۹۲۷ م.
  ۸. ———؛ المسالك والممالك؛ ترجمه مترجمی ناشناس؛ به كوشش ایرج افشار؛ تهران؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
  ۹. ———؛ المسالك والممالك؛ ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری؛ به كوشش ایرج افشار؛ تهران؛ بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.
  ۱۰. بخاری، محمد بن عبدالله؛ داستان های ییدپای؛ تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن؛ تهران؛ خوارزمی، ۱۳۶۱.
  ۱۱. پاکزاد، فاضل؛ «درباره ترجمه قدیم سریانی کلیله و دمنه»؛ بهارستان، سال هشتم- نهم، ۸۷-۱۳۸۶، دفتر ۱۴-۱۳.
  ۱۲. خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف؛ مفاتیح العلوم؛ به كوشش خرولف فان فلوتن؛ لیدن؛ بریل، ۱۸۹۵ م.
  ۱۳. سجادی، صادق؛ مدخل «برزویه» در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱.
  ۱۴. صادقی، علی اشرف؛ تکوین زبان فارسی؛ تهران؛ دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۸.
  ۱۵. لازار، ژیلبر؛ «ریشه های زبان فارسی ادبی»؛ ایران نامه، سال یازدهم شماره ۴، پاییز ۱۳۷۲ (۱۹۹۳).
  ۱۶. ———؛ شکل گیری زبان فارسی؛ ترجمه مهستی بحرینی؛ تهران؛ هرمس، ۱۳۸۴.
  ۱۷. مجتبیایی، فتح الله (انتخاب و توضیح)؛ رای و برهمن (گزیده کلیله و دمنه)؛ تهران؛ سخن، ۱۳۷۴.
  ۱۸. ———؛ بنگاله در قند پارسی (گفتارهایی در روابط فرهنگی ایران و هند)؛ به كوشش شهریار شاهین دژی؛ تهران؛ سخن، ۱۳۹۲.
  ۱۹. محبوب، محمدجعفر؛ درباره کلیله و دمنه؛ تاریخچه، ترجمه ها و دو باب ترجمه نشده از کلیله و دمنه؛ تهران؛ خوارزمی، ۱۳۴۹.
  ۲۰. مستوفی، حمدالله؛ نزهة القلوب؛ به سعی و اهتمام گای لسترنج؛ لایدن؛ بریل، ۱۹۱۹ م.
  ۲۱. مقدسی، محمد بن احمد؛ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم؛ به كوشش میخائیل یان دخویه؛ ویرایش دوم، لیدن؛ بریل، ۱۹۰۶ م.
  ۲۲. منشی، ابوالمعالی نصرالله (مترجم)؛ ترجمه کلیله و دمنه (چاپ عکسی نسخه مورخ ۵۹۴ هجری)؛ به كوشش جواد بشری؛ قم؛ نشر ادبیات، ۱۳۹۹.
  ۲۳. ———؛؛ ترجمه کلیله و دمنه؛ تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی؛ تهران؛ دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.
24. Brockelmann, Carl: *Kalila wa Dimna*, Encyclopedia of Islam, edited by E. van Donzel et al. Pp. 503-506. Leiden: Brill. (Second edition).
25. Cereti, Carlo G.: 2019. "From middle to new Persian: written materials from northern Iran and Khorasan", *Vicino Oriente XXIII*, Pp. 95-107.

26. De Blois, Francois: 1990. *Burzōy's voyage to India and the origin of the book of Kalilah wa Dimnah*. London: Royal Asiatic Society.
27. Fishbein, Mihael and Montgomery, James E. (translator): 2021. *Kalilah and Dimnah: Fables of Virtue and Vice, by Ibn al-Muqaffa'*, New York: New York University Press.
28. Gignoux, Ph.: 1984. "L'Organisation administrative sasanide: le cas du marzbān", *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 4, Pp. 1-29.
29. Gyselen R. & Zareie F.: 2018. "Le marzbān sassanide et le šāhnāmeh", *Sur les Chemins d'Onagre: Hommage à Monik Kervran*, edited by C. Hardy-Guilbert et al. Pp. 49-56. Oxford: Archaeopress.
30. Hämeen-Anttila, Jaakko: 2018. *Khwadāy-nāmag The Middle Persian Book of Kings*. Leiden: Brill.
31. Hertel, Johannes: 1914. *Das Pañcatantra: seine Geschichte und seine Verbreitung*. Leipzig: Teubner.
32. Jany, Janos: 2012. "The Origins of the Kalilah wa Dimnah: Reconsideration in the Light of Sasanian Legal History", *Journal of the Royal Asiatic Society*, Vol. 22, Issue 3-4, Pp 505-518.
33. Khaleghi-Motlagh, Djatal: 1989. "Borzūya", *Encyclopedia Iranica*, Edited by Ehsan Yarshater. Vol. IV, Fasc. 4, Pp. 381-382. London: Routledge. [http://dx.doi.org/10.1163/2330-4804\\_EIRO\\_COM\\_7095](http://dx.doi.org/10.1163/2330-4804_EIRO_COM_7095)
34. Khurshudian, Eduard: 2023. "Marzpan, Marz(o)bān", *Encyclopedia Iranica*, Edited by Ehsan Yarshater. [https://referenceworks.brillonline.com/entries/encyclopaedia-iranica-online/marzpan-marzoban-COM\\_366425](https://referenceworks.brillonline.com/entries/encyclopaedia-iranica-online/marzpan-marzoban-COM_366425)
35. Kristo-Nagy, Istvan T., 2020, "Wild Lions and Wise Jackals: Killer Kings and Clever Counsellors in Kalila wa-Dimna", in *Prophets, Viziers and Philosophers: Wisdom and Authority in Early Arabic Literature*, edited by Emily J. Cottrell. Pp. 147-209. Groningen: Barkhuis & Groningen University Library.
36. Lazard, Gilbert: 1994. "Dārī", in *Encyclopaedia Iranica*, edited by Ehsan Yarshater. London: Routledge & Paul. Vol. VII Pp. 34-35.
37. Nöldeke, Theodor: 1912. *Burzōes Einleitung zu dem Buche Kalila wa-Dimna*. Straßburg: Trübner.
38. Sims-Williams, Nicholas: 2004 (2008). "The Bactrian inscription of Rabatak: a new reading". *Bulletin of Asia Institute* 18:53-68.
39. Sims-Williams, Nicholas: 2007. *Bactrian documents from Northern Afghanistan*, Vol. 2: Letters and Buddhist texts. London: Nour Foundation.
40. Sims-Williams, Nicholas: 2012b. *Bactrian documents from Northern Afghanistan*, Vol. 1: Legal and economic documents. Revised edition. London: Nour Foundation.
41. Sims-Williams, Nicholas et al: 2018. *Studies in the chronology of the Bactrian documents from Northern Afghanistan*. Wien: Verlag der österreichischen Akademie der Wissenschaften.
42. Yoshida, Y.: 2019. "Some New Interpretations of the Two Judeo-Persian Letters from Khotan", In: *A Thousand Judgements Festschrift for Maria Macuch*, edited by A. Hintze, D. Durkin-Meisterernst and C. Naumann, pp. 385- 394. Wiesbaden: Harrassowitz.
43. Zhang, Z. and Shi G.: 2008. "A Newly-discovered Judaeo-Persian Letter", *Journal of the Dunhuang and Turfan Studies* 11, Pp. 71-99. (Chinese).